

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و خير الصلاه و السلام على خير خلقه و اشرف بريته حبيبا و حبيبا الاله العالم الذي سمي في السماء باحمد و في الارض بالقاسم المصطفى محمد صل الله عليه و آله الطيبين الطاهرين و اللعنه على اعدائهم اجمعين

قال الله الحكيم في محكم كتابه الكريم :

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمُ ۚ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ۗ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلوكُمْ فِيهِ ۚ فَإِنْ قَاتَلوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ ۚ كَذٰلِكَ جَزَاءُ الْكٰفِرِينَ ﴿١٩١﴾

و آنها را [= بت پرستانی که از هیچ گونه جنایتی ابا ندارند] هر کجا یافتید، به قتل برسانید! و از آن جا که شما را بیرون ساختند [= مکه]، آنها را بیرون کنید! و فتنه (و بت پرستی) از کشتار هم بدتر است! و با آنها، در نزد مسجد الحرام (در منطقه حرم)، جنگ نکنید! مگر اینکه در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید! چنین است جزای کافران!

وقتی امام امیر المؤمنین (علیه السلام) با لشکر خود به سوی بصره آمد و آتش جنگی را که طلحه و زبیر و عایشه برافروخته بودند خاموش کند دو نفر از یاران خود به نام محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر را برای بسیج مردم کوفه فرستاد. گروهی از مردم کوفه بعد از شنیدن پیام علی (علیه السلام) شبانه به سراغ ابوموسی اشعری رفتند تا با او در این زمینه مشورت کنند که آیا همراه این دو نفر به سوی علی (علیه السلام) حرکت کنند یا نه. ابو موسی (با لحن شیطنت آمیزی) گفت: اگر راه آخرت را می خواهید در خانه های خود بنشینید و تکان نخورید و اگر راه دنیا را می خواهید همراه این دو نفر حرکت کنید و به این ترتیب مانع از خروج اهل کوفه شد.

امام علیه السلام به او به عنوان اینکه و یک کنشگر و به اصطلاح امروزی سلبریتی در جامعه است و چنین برخوردی انجام میدهد در ذیل نامه ای که خطاب به او مرقوم میکنند چنین با او صحبت میکنند:

نامه ۶۳ نهج البلاغه

و من کتاب له (علیه السلام) إلى أبي موسى الأشعري و هو عامله على الكوفة، و قد بلغه عنه تثبيطه الناس عن الخروج إليه لما ندبهم لحرب أصحاب الجمل:

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ؛ أَمَا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَّغَنِي عَنْكَ قَوْلُ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ؛ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكَ رَسُولِي [رَسُولِي] فَارْفَعْ ذَيْلَكَ وَاشْدُدْ مِئْزَرَكَ وَ أَخْرِجْ مِنْ جُحْرِكَ وَ انْدُبْ مِنْ مَعَكَ، فَإِنْ حَقَّقْتَ فَانْفُذْ وَ إِنْ تَفَشَّلْتَ فَابْعُدْ. وَ أَيْمُ اللَّهِ لَتَوْتِيَنَّ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ وَ لَا تُتْرَكَ حَتَّى يُخْلَطَ زُبْدُكَ بِخَائِرِكَ وَ دَائِبُكَ بِجَامِدِكَ، وَ حَتَّى تُعْجَلَ عَنْ قَعْدَتِكَ وَ تُحْذَرَ مِنْ أَمَامِكَ كَحَذْرِكَ مِنْ خَلْفِكَ، وَ مَا هِيَ بِالْهُوَيْنَى الَّتِي تَرْجُو وَ لَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ الْكُبْرَى يُرْكَبُ جَمَلُهَا وَ

[يُدَلُّ] يَدُلُّ صَعْبَهَا وَ يُسَهِّلُ جَبَلَهَا. فَاعْقِلْ عَقْلَكَ وَ اَمْلِكْ اَمْرَكَ وَ خُذْ نَصِيْبَكَ وَ حَظَّكَ؛ فَاِنْ كَرِهْتَ فَتَنَحَّ اِلَى غَيْرِ رَحْبٍ وَ لَا فِي نَجَاةٍ، فَيَا لِحَرِيٍّ لَتُكْفِنَنَّ وَ اَنْتَ نَائِمٌ حَتَّى لَا يُقَالَ اَيْنَ فُلَانٌ؛ وَ اللّٰهُ اِنَّهُ لَحَقٌّ مَّعَ مَحِقٍّ وَ مَا [يُبَالِي] اُبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ؛ وَ السَّلَامُ.

ترجمه:

در آستانه جنگ جمل، در سال ۳۶ هجری به امام گزارش رسید که ابو موسی اشعری، فرماندار کوفه مردم را برای پیوستن به امام باز می دارد، امام این نامه را به او نوشت:

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به عبد الله بن قیس (ابو موسی اشعری) پس از ستایش پروردگار و درود، سخنی از تو به من رسیده که هم به سود، و هم به زیان تو است. چون فرستاده من پیش تو آید، دامن همت به کمر زن، کمرت را برای جنگ محکم ببند، و از سوراخ خود بیرون آی، و مردم را برای جنگ بسیج کن. اگر حق را در من دیدی بپذیر، و اگر دو دل ماندی کناره گیر.

به خدا سوگند هر جا که باشی تو را بیاورند و به حال خویش رها نکنند، تا گوشت و استخوان و تر و خشکت در هم ریزد، و در کنار زدنت از حکومت شتاب کنند، چنانکه از پیش روی خود همانگونه بررسی که از پشت سرت هراسناکی. (۱) حوادث جاری کشور آنچنان آسان نیست که تو فکر می کنی، بلکه حادثه بسیار بزرگی است که باید بر مرکبش سوار شد، و سختی های آن را هموار کرد، و پیمودن راه های سخت و کوهستانی آن را آسان کرد. پس فکرت را به کار گیر، و مالک کار خویش باش، و سهم و بهره ات را بردار، اگر همراهی با ما را خوش نداری کناره گیر، بی آن که مورد ستایش قرار گیری یا رستگار شوی، که سزاوار است تو در خواب باشی و دیگران مسئولیت های تو را بر آورند، و از تو نپرسند که کجا هستی و به کجا رفته ای. به خدا سوگند این راه حق است و به دست مرد حق انجام می گیرد، و باکی ندارم که خدا شناسان چه می کنند، با درود.

امام (علیه السلام) نخست می فرماید: «این نامه ای است از بنده خدا امیرمؤمنان به عبد الله بن قیس (ابوموسی اشعری) اما بعد (از حمد و ثنای الهی) سخنی از تو به من گزارش داده شده که هم به سود توست و هم به زیان تو»؛ (مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلِيٍّ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ اِلَى عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ قَيْسِ اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَّغَنِي عَنْكَ قَوْلٌ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ).

این تعبیر امام ظاهراً اشاره به همان مطلبی است که در بالا آمد که ابو موسی به مردم کوفه گفت: یاران پیامبر از شما به مسائل آشنا ترند. این از یک نظر به نفع خود او بود. ولی از نظر دیگر به زیان او، زیرا مصاحبت و همنشینی علی (علیه السلام) از همه اصحاب بیشتر و عمیق تر بود؛ از روز آغاز بعثت پیغمبر اسلام تا لحظات وفات و دفنش در کنار حضرت بود.

احتمال دیگری نیز دارد که اشاره به سخن دیگر ابوموسی باشد که گفته بود: «علی امام هدایت و بیعتش صحیح است ولی نباید با اهل قبله جنگید» زیرا اگر قبول دارد علی امام هدایت و بیعتش صحیح است باید هر چه فرمان می دهد اجرا گردد و به فرمان او آتش فتنه را فرو نشاند زیرا قرآن دستور می دهد که در برابر فتنه انگیزان باید جهاد کرد.

اما م علیه السلام به صراحت بیان میکنند که وقتی عده ای علیه حکومت اسلامی فتنه ای ایجاد میکنند اگر مقابل آن ایستادگی نشود، بعد فتنه فاتحان آن دیگر نگاه نمیکند که امثال ابوموسی کاری کرده اند یا نکرده اند، بلکه تر و خشک باهم خواهند سوخت .

ابوموسی که لجوج و منافق بود دست از کار خود برنمی داشت و همچنان به جلوگیری مردم از قیام برای جهاد در رکاب علی(علیه السلام) و خاموش کردن آتش فتنه شورشیان در بصره ادامه می داد، از این رو در تاریخ آمده است که مالک اشتر خدمت امیرمؤمنان عرض کرد: اگر مصلحت بدانید مأموریت رفتن به کوفه را به من عطا کنید که مردم شهر با من آشنا هستند و از من اطاعت خواهند کرد و امید دارم اگر وارد شهر شوم احدی با من مخالفت نکند. (و آنها که پیش از من به کوفه رفتند نتوانستند از عهده ابوموسی برآیند).

امیرمؤمنان(علیه السلام) فرمود: به آنها ملحق شو. مالک اشتر وارد کوفه شد در حالی که مردم در مسجد بزرگ کوفه اجتماع کرده بودند (و ابوموسی به تبلیغ بر ضد جهاد دعوت می کرد).

مالک اشتر از کنار هر قبیله ای از قبائل کوفه که می گذشت و جماعتی را در آنجا گرد هم می دید صدا می زد: «با من به سوی قصر دار الاماره بیایید» تا با جماعتی به قصر رسید و به زور وارد قصر شد و این در حالی بود که ابوموسی در مسجد در خطابه خود می گفت: ای مردم! این فتنه کور و کوری است که هر کس در آن در خواب باشد بهتر از این است که نشسته باشد و نشسته بهتر از ایستاده و ایستاده بهتر از راه رونده و راه رونده بهتر از دونده و دونده بهتر از سواره است. (یعنی هر چه کمتر در آن دخالت کنید بهتر است) ... ما یاران محمد فتنه ها را بهتر می شناسیم؛ آنها به هنگامی که روی می آوردند ناشناسند و هنگامی که پشت می کنند ضعفشان آشکار می شود. این در حالی بود که عمار و امام حسن پیوسته به او می گفتند: از فرمانداری شهر ما دور شو و از منبر ما کنار رو! (ولی او دست بردار نبود) ناگهان غلامانش سراسیمه از قصر دار الاماره وارد مسجد شدند و جریان ورود اشتر به قصر را به او خبر دارند و گفتند: او ما را زد و از قصر بیرون کرد. ابوموسی وحشت زده از منبر پایین آمد، داخل قصر شد و اشتر به او فریاد زد: «أَخْرَجَ مِنْ قَصْرِنَا لَا أُمَّ لَكَ أَخْرَجَ اللَّهُ نَفْسَكَ فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُنَافِقِينَ قَدِيمًا؛ ای بی مادر از قصر ما بیرون شو! خدا جانت را بیرون آورد به خدا تو از قدیم از منافقان بودی!» (۱۳) ابوموسی ترسید و گفت: یک امشب را به من مهلت بده! اشتر گفت: مانعی ندارد؛ ولی تنها حق داری وسایل خود را با خود ببری و نمی توانی امشب را در قصر بخوابی. مردم نیز وارد قصر شدند که وسایل ابوموسی را غارت کنند. مالک اشتر آنها را از قصر خارج کرد و گفت: من ابوموسی را از قصر بیرون کردم (نیاز به دخالت شما ندارم) مردم از او دست برداشتند.

برای فهم پیچیدگی فتنه و میزان مشکلی که ابوموسی ها ایجاد میکنند باید خود را در دل آن و در همان زمان دید و فرض کرد.

فتنه بعد از حل شدن آن آسان میشود و همه چیز رو میشود ولی موقع اجرای آن بعضا افراد دارای بصیرت راه را گم میکنند.



مثال بارز آن زبیر است که چون حلقه خاص افراد نزدیک به امیرالمومنین است و حتی ناظر وصیت حضرت زهرا سلام الله علیها میباشد و حتی در تشییع جنازه حضرت زهرا سلام الله علیها حضور دارد. همین زبیر دچار فتنه میشود و عاقبت به خیر نمیشود.

مَا هِيَ بِالْهُوِّنَى الَّتِي تَرْجُو وَ لَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ الْكُبْرَى يُرَكَّبُ جَمَلُهَا وَ [يُذَلُّ] يُذَلُّ صَعْبُهَا وَ يَسَهَّلُ جَبَلُهَا

حوادث جاری کشور آنچنان آسان نیست که تو فکر می کنی، بلکه حادثه بسیار بزرگی است که باید بر مرکبش سوار شد، و سختی های آن را هموار کرد، و پیمودن راه های سخت و کوهستانی آن را آسان کرد.

برخی با ساده انگاری فکر میکنند جریان ها خودش درست میشود و کار خاصی ندارد و به حکومت اسلامی هم ایراد میگیرند که ۴۵ سال حکومت دست شما بوده چه کار کردید؟

حتی حکومت هایی که داعیه اسلام و مهدویت نداشته اند برای قدرتی که پیدا کرده اند مانند هلند و بریتانیا و آمریکا و ... زحمت های فراوانی کشیده اند و بعضا برای رسیدن به نقطه مطلوب یک قرن دچار جنگ و بحران بوده اند

نابرد رنج گنج میسر نخواهد شد. و این گنج یافتنش به عهده خود مردم و تلاش آن هاست که اگر حاکم امام معصوم هم باشد و مردم یاریش نکنند چیزی عایدشان نخواهد شد.

به عنوان مثال:

هلند: هلندی ها هم که مستعمره بودند، از نیمه دوم قرن ۱۶ میلادی تصمیم به انقلاب گرفتند که این مسیر طی چهار مرحله از سال ۱۵۶۶ شروع و تا ۱۶۴۸ یعنی ۸۲ سال طی چهار مرحله طول کشید!! اما بلاخره بعد از ۸۲ سال استقلال خود را به دست آوردند و بعد در مرحله بعد دستاوردهای انقلابیون هلند را با هم می بینیم.

جالب اینجاست که انقلابیون هلند در سال ۱۵۸۸ (یعنی ۲۰ سال بعد از شروع انقلاب) موفق به نظام سازی و تشکیل جمهوری هلند شدند اما این مسیر را رها نکرده و تا ۶۰ سال بعد مسیر قدرتمند شدن را ادامه دادند تا در نهایت امپراطوری اسپانیا مجبور به پذیرش استقلال هلند شد و انقلابیون هلند تحت عنوان جمهوری هلند اعلام موجودیت سیاسی کردند.

... وَ أَنْتَ نَائِمٌ حَتَّى لَا يُقَالَ أَيْنَ فُلَانٌ

اگر همراهی با ما را خوش نداری کنار بگیر، بی آن که مورد ستایش قرار گیری یا رستگار شوی، که سزاوار است تو در خواب باشی و دیگران مسئولیت های تو را بر آورند، و از تو نپرسند که کجا هستی و به کجا رفته ای

شاید یک تعبیر حرف مولا همین باشد که بعد از این جریان آنقدر ابوموسی از جامعه مطرود شد که جای قبر مشخصی برای او ثبت نیست.

این سخن شبیه چیزی است که در قرآن مجید آمده است: «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»؛ هرگاه (از فرمان خدا) سرپیچی کنید خداوند گروه دیگری را به جای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود. یکی از علت هایی که ابوموسی را به این کار وا میداشت قضیه شخصی او با جریان قتل عثمان است که در همین جریان هم از او یاد میکند و میگوید که اگر بخوایم جنگی را دنبال کنیم با قاتلان عثمان خواهیم جنگید.

چه کسی را انتخاب کنیم؟ معیار انتخاب اصلح کیست؟

امیرالمؤمنین در بیان این که چرا باید از دروغگویان دوری کرد، در حکمت ۳۸، فرموده است: وَإِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيَبْعُدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ از دوستی با دروغگو اجتناب کن زیرا او مانند سراب است که دور را برایت نزدیک و نزدیک را برایت دور نشان می دهد در این جا "آسان نشان دادن دشوارها و نزدیک نشان دادن دورها" مذمت شده است!

در خطبه ۳۱ در وصف طلحه و نقشی که در جنگ جمل داشت، فرموده است: يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ هُوَ الدَّلِيلُ کار نشدنی را بر عهده می گیرد و می گوید شدنی است

در خطبه ۹ نیز در وصف اصحاب جمل فرموده است: وَقَدْ أَرَعَدُوا وَ أَبْرَقُوا وَ مَعَ هَدْيِ الْأَمْرَيْنِ الْفُشْلُ وَ لَسْنَا نُرْعَدُ حَتَّى نُوقِعَ وَ لَا نُسِيلُ حَتَّى نُمَطِّرَ آنان با اینکه توانایی (باران زایی) نداشتند ولی رعد و برقی به پا کردند لکن ما پیش از آن که عمل کنیم سروصدا نمی کنیم و پیش از آنکه باران بیاوریم سیل راه نمی اندازیم

۱۰ شاخص انتخاب اصلح در کلام امیر المومنین علیه السلام:

۱. در نامه ۴۵ نهج البلاغه میخوانیم: ساده زیستی و عدم ثروت اندوزی

أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حَنِيفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِيَّةٍ فَاسْرَعْتَ إِلَيْهَا، تَسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَ تُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجَفَانُ؛ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُحِبُّ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلِهِمْ مَحْفُوفٍ وَ غَنِيهِمْ مَدْعُو. فَانظُرْ إِلَى مَا تَقْضِمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ، فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمَهُ فَالْفِظَةُ، وَ مَا أَقْبَنْتَ بِطَيْبِ [وَجْهِهِ] وَ جَوْهَرِهِ فَنَلْ مِنْهُ.

نامه به فرماندار بصره، عثمان بن حنیف انصاری که دعوت مهمانی سرمایه داری از مردم بصره را پذیرفت
پس از یاد خدا و درود ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران

بصره، تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو نهادند. گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، اندیشه کن در کجایی و بر سر کدام سفره می خوری. پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی دانی دور بیفکن، و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری مصرف کن.

۲. در نامه ۴۱ نهج البلاغه میخوانیم: برخورد قاطع با نزدیکانی که دارای فساد اقتصادی هستند

و من کتاب له (علیه السلام) إلى بعض عماله:

أما بعد، فإني كنت أشركت في أمانتي وجعلتك شعاري و بطائني و لم يكن [في أهلي رجل] رجل من أهلي أوثق منك في نفسي لمواساتي و موازرتي و أداء الأمانة إلي؛ فلما رأيت الزمان على ابن عمك قد كلب و العدو قد حرب و أمانة الناس قد خربت و هذه الأمة قد [فتكت] فتكت و شغرت، قلبت لابن عمك ظهر المحن، ففارقته مع المفارقين و خذلته مع الخاذلين و خنته مع الخائنين، فلا ابن عمك آسيت و لا الأمانة أدبت؛ و كأنك لم تكن الله تريد بجهادك و كأنك لم تكن على بينة من ربك و كأنك إنما كنت تكيد هذه الأمة عن دنياهم و تنوي غرتهم عن فيهم؛ فلما أمكنتك الشدة في حياثة الأمة أسرعت الكرة و عاجلت الوثبة و احتفظت ما قدرت عليه من أموالهم المصونة لأراملهم و أيتامهم احتطاف الذئب الأزل دامية المعزى الكسيرة، فحملته إلى الحجاز رحيب الصدر يحمله غير متائم من أخذه، كأنك -لا أبا لغيرك- حدرت إلى أهلك ترائك من أهلك و أمك. فسبحان الله! أما تؤمن بالمعاد، أو ما تخاف نقاش الحساب؟ أيها المعدود كان عندنا من أولي الألباب، كيف تسيغ شراباً و طعاماً و أنت تعلم أنك تأكل حراماً و تشرب حراماً و تتباع الإمام و تنكح النساء من أموال اليتامى و المساكين و المؤمنين و المهاجرين الذين آفأ الله عليهم هذه الأموال و أحرز بهم هذه البلاد؟

نامه به یکی از فرمانداران

علل نکوهش يك کارگزار خیانتکار:

پس از یاد خدا و درود همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم، و همراز خود گرفتم، و هیچ يك از افراد خاندانم برای یاری و مدد کاری، و امانت داری، چون تو مورد اعتماد نبود. آن هنگام که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته، و دشمن به او هجوم آورده، و امانت مسلمانان تباه گردیده، و امت اختیار از دست داده، و پراکنده شدند، پیمان خود را با پسر عمویت دگرگون ساختی، و همراه با دیگرانی که از او جدا شدند فاصله گرفتی، تو هماهنگ با دیگران دست از یاری اش کشیدی، و با دیگر خیانت کنندگان خیانت کردی. نه پسر عمویت را یاری کردی، و نه امانت ها را رساندی. گویا تو در راه خدا جهاد نکردی و برهان روشنی از پروردگارت نداری، و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی، و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی و غنائم و ثروت های آنان را در اختیار گیری، پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی شتابان حمله ور شدی، و با تمام توان اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی یا

استخوان شکسته ای را می رباید، به یغما بردی، و آنها را به سوی حجاز با
خاطری آسوده، روانه کردی، بی آن که در این کار احساس گناهی داشته
باشی

نکوهش از سوء استفاده در بیت المال:

دشمنت بی پدر باد، گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می بری سبحان الله
آیا به معاد ایمان نداری و از حسابرسی دقیق قیامت نمی ترسی ای کسی که
در نزد ما از خردمندان بشمار می آمدی، چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود
گوارا کردی در حالی که می دانی حرام می خوری و حرام می نوشی چگونه با
اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزان می خری و
با زنان ازدواج می کنی که خدا این اموال را به آنان وا گذاشته، و این شهرها
را به دست ایشان امن فرموده است.

۳. در نامه ۳۹ نهج البلاغه میخوانیم: عدم به کار گیری دنیا طلبان

و من کتاب له (علیه السلام) إلى عمرو بن العاص:

فَإِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا أَمْرِي ظَاهِرٌ غَيْبُهُ، مَهْتُوكٌ سِتْرُهُ، يَشِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ وَ يَسْفَهُ الْحَلِيمَ بِخَلْطَتِهِ، فَاتَّبَعْتَ أَثْرَهُ وَ طَلَبْتَ
فَضْلَهُ اتِّبَاعَ الْكَلْبِ لِلضَّرْعَامِ يَلْوِذُ بِمَخَالِبِهِ وَ يَنْتَظِرُ مَا يَلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيَسْتِهِ، فَأَذْهَبْتَ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتَكَ، وَ لَوْ بِالْحَقِّ أَخَذْتَ
أَدْرَكَتَ مَا طَلَبْتَ. فَإِنْ [يُمْكِنُ] يُمْكِنِي اللَّهُ مِنْكَ وَ مِنْ ابْنِ أَبِي سَفْيَانَ أَجْرُكُمْ بِمَا قَدِمْتُمْ، وَ إِنْ تَعَجَزَا وَ تَبَقِيَا فَمَا أَمَامَكُمْ شَرٌّ
لَكُمْمَا؛ وَ السَّلَامُ.

نامه به عمرو عاص در سال ۳۹ هجری پس از نبرد صفین

افشای بردگی عمرو عاص:

تو دین خود را پیرو دنیای کسی قرار دادی که گمراهی اش آشکار است، پرده
اش دریده، و افراد بزرگوار در همنشینی با او لگه دار، و در معاشرت با او به سبک
مغزی متهم می گردند. تو در پی او می روی، و چونان سگی گرسنه به دنبال پس
مانده شکار شیر هستی، به بخشش او نظر دوختی که قسمت های اضافی
شکارش را به سوی تو افکند، پس دنیا و آخرت خود را تباه کردی، در حالی که
اگر به حق می پیوستی به خواسته های خود می رسیدی.

اگر خدا مرا بر تو و پسر ابو سفیان مسلط گرداند، سزای زشتی های شما را
خواهم داد، اما اگر قدرت آن را نیافتم و باقی ماندید آنچه در پیش روی دارید
برای شما بدتر است. با درود.

۴. در نامه ۳۸ میخوانیم: عقب نشینی نکردن در برابر دشمن

و من کتاب له (علیه السلام) إلى أهل مصر لما ولى عليهم الأشر: من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى القوم الذين غضبوا لله حين عصي في أرضه و ذهب بحقه، ف ضرب الجور سرادقه على البر و الفاجر و المقيم و الظاعن، فلما معروف يستراح إليه و لا منكر يتناهى عنه. أما بعد، فقد بعثت إليكم عبداً من عباد الله، لا ينال أيام الخوف و لا ينكل عن الأعداء ساعات الروع أشد على الفجار من حريق النار، و هو مالك بن الحارث أخو مذحج. فاسمعوا له و أطيعوا أمره فيما طابق الحق، فإنه سيف من سيوف الله، لا كيليل الطبة و لا نايي الضريبة؛ فإن أمركم أن تنفروا فانفروا و إن أمركم أن تقيموا فأقيموا، فإنه لا يقدم و لا يحجم و لا يؤخر و لا يقدم إلا عن أمري، و قد أرتكم به على نفسي لنصيحتي لكم و شدة شكميتي على عدوكم.

نامه ای از آن حضرت (ع) به مردم مصر هنگامی که مالک اشتر (رحمه الله) را بر آنان امارت داد:

از بنده خدا علی، امیر المؤمنین، به مردمی که برای خدا خشمگین شدند، هنگامی که دیگران در زمینش نافرمانی کردند و حقیقت را از میان بردند. هنگامی که ستم، سرپرده اش را بر سر نیکوکار و تبهکار و مقیم و مسافر بر پای داشت و هیچ معروفی نماند که در سایه آن توان آسود و نه کس از منکری سرباز می زد. اما بعد، بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم. مردی که در روزگار وحشت به خواب نرود و در ساعات خوف از دشمن رخ برنتابد. بر دشمنان از لهیب آتش سوزنده تر است. او مالک بن الحارث از قبیله مذحج است. در هر چه موافق حق بود به سخنش گوش بسپارید و فرمانش را اطاعت کنید. اگر گفت، به راه افتید، به راه افتید و اگر گفت، درنگ کنید، درنگ کنید. او شمشیری است از شمشیرهای خدا که نه تیزیش کند شود و نه ضربتش بی اثر ماند. او نه به خود در کاری اقدام می کند. و نه از کاری باز می ایستد، نه قدم واپس نهد و نه پیش گذارد، مگر به فرمان من. در فرستادن مالک به دیار شما، شما را بر خود ترجیح نهادم، زیرا مالک را نیکخواه شما دیدم و دیدم که او از هر کس دیگر سخت تر لجام بر دهان دشمنانتان زند

پنج شاخص آخر را از نامه ۵۳ نهج البلاغه که به عهدنامه مالک اشتر معروف است تقدیم میکنیم:

۵. به نظرات مردم اعتنا داشته باشد

۶. توجه به اقشار ضعیف، و درصد کاهش گرفتاری های مردم باشد

۷. کینه و دشمنی بین مردم راه نیاندازد

۸. تلاش برای از بین بردن فساد



۹. سوء ظن به دشمن حتی هنگام صلح

۱۰. نظارت بر زیر دستان و انتخاب فرد شایسته برای خدمت به مردم

<https://ahlolbait.com/content/15051/%D9%A7%D8%AV%D9%A5%D9%AV-53-%D9%A7%D9%AV%D8%AC-%D8%PV%D9%A4%D8%PV%D9%A4%D8%PV%D8%PV%D9%A7-%D9%A6%D8%PV%D9%A5%D9%A7-%D8%PV%D9%A5%D8%PV%D9%A5-%D8%B9%D9%A4%DB%8C-%D8%B9%D9%A4%DB%8C%D9%A7-%D8%A7%D9%A4%D8%B3%D9%A4%D8%AV%D9%A5-%D8%A8%D9%A7-%D9%A5%D8%A7%D9%A4%DA%A9-%D8%A7%D8%B4%D8%AA%D8%B1>